

مقایسه و ارزیابی دیدگاه و ادله مفسران و حکما درباره کیفیت عذاب مسخ

عبدالله میراحمدی*

پروانه نقدعلیان**

چکیده

عذاب مسخ یکی از سنت‌های مواخذه الهی است که در پی انحرافات اعتقادی و اخلاقی گریبانگیر فرد یا گروهی خاص می‌شود. چنین سنتی در آیات قرآن دو گونه گزارش شده است: مسخ ظاهری که مختص قوم بنی‌اسرائیل بوده و به سبب نافرمانی از امر تحریم صید و به‌کاربردن حيله به آن مبتلا شدند؛ مسخ معنوی که عام است و همه انسان‌ها در معرض ابتلا به آنند. آیات بسیاری با الفاظ متفاوت یادآور گونه دوم از عذاب مسخ است. میان مفسران فریقین درباره مسخ صوری بنی‌اسرائیل اختلاف‌نظر وجود دارد. این اختلاف سبب پیدایش سه دیدگاه در میان آنها با ادله متفاوت شده است. حکما، به‌ویژه پیروان حکمت صدرایی، نیز ضمن پای‌بندی به ظاهر آیات و روایات، بر اساس نظریه تناسخ ملکوتی و نوع‌الانواع تقریری دقیق‌تر پیش می‌کشند که مسخ ظاهری و باطنی را شامل می‌شود. این دیدگاه‌ها مبتنی بر تبعیت بدن‌ها از نفوس و توجه به نوع متوسط و جنس سافل است. در این پژوهش، به شیوه تحلیل محتوا، دیدگاه‌ها و دلایل مفسران و حکما درباره کیفیت و انواع عذاب مسخ را بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: عذاب مسخ، مسخ صوری، مسخ معنوی، تناسخ ملکوتی، نوع‌الانواع.

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول: mirahmadi_a@khu.ac.ir).

** دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمیه (alianp041@gmail.com).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۳

مقدمه

سنت مؤاخذه الاهی، قوانینی است که بر اساس آن عالم تکوین اداره می‌شود. بخشی از این سنت عقوبت الاهی ناظر به سرانجام انحرافات اخلاقی، طغیان‌گری و عبور انسان‌ها از خطوط مشخص الاهی تعیین شده توسط پیامبران است که در پایان زندگی انسان منحرف از صراط مستقیم الاهی، گریبان‌گیرش می‌شود. قرآن کریم این سنت‌ها را بیان کرده که با مراجعه به آیات و تفاسیر آنها، پی می‌بریم که جریان این سنت‌ها در جوامع بشری به دو قسم فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. در بخش اجتماعی، بر اساس نصوص دینی، افراد و گروه‌ها و آبادی‌های بسیاری به علت استکبار و سرکشی از فرمان‌های الاهی دچار عقوبت الاهی شدند و نابود گردیدند؛ برای نمونه می‌توان به عذاب قوم ثمود یا نوح اشاره کرد: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ... فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ؛ پس آن ماده‌شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند ... آنگاه زمین لرزه آنان را فرا گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند» (اعراف: ۷۷-۷۸). درباره قوم نیز نوح می‌فرماید: «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ؛ و درباره کسانی که ستم کرده‌اند با ما سخن مگوی، چراکه آنان غرق شدنی‌اند» (هود: ۳۷). در بخش فردی نیز مصادیق فراوانی برای آن در قرآن ذکر شده که برخی ملازم با هلاکت است؛ مانند خسف قارون و غرق شدن پسر نوح عَلَيْهِ السَّلَام. برخی نیز مقارن با هلاکت است؛ همانند خبر نزدیک شدن مرگ برای دل‌بستگان و غرق شدن در دنیا که عذاب مضاعفی به همراه دارد؛ مانند عقوبت الاهی مسخ، که گروهی از بنی‌اسرائیل دچار آن شدند و به شکل بوزینه و خوک درآمدند و سه روز بیشتر هم در این حالت زنده نماندند و سپس همگی هلاک شدند. درباره چگونگی وقوع عذاب مسخ در میان اندیشمندان مسلمان اختلاف نظر وجود دارد که در این مقاله این اقوال بررسی و تحلیل می‌شود.

با وجود برخی نگاشته‌های پژوهشی راجع به عذاب مسخ، در پژوهش حاضر برآنیم پس از مفهوم‌شناسی «مسخ» و تبیین کاربردهای قرآنی‌اش، با نگاهی جامع، دیدگاه‌ها و دلایل مفسران درباره عقوبت الاهی را با حکمای مسلمان مقایسه و ارزیابی کنیم. در این میان می‌کوشیم رویکرد شاخص‌ترین مفسران و فیلسوفان مسلمان را با دقت تحلیل و واکاوی کنیم تا در نهایت بتوانیم به نظری صحیح دست یابیم.

۱. مفهوم‌شناسی «مسخ»

۱.۱. «مسخ» در لغت

«مسخ» در اصل چیزی را به چیز دیگر برگرداندن یا تبدیل کردن است، به شرط آنکه صورت یا شیء پدیدآمده زشت‌تر و بدتر از صورت اولی باشد؛ از این‌رو است که بیشتر لغت‌شناسان «مسخ» را تحویل صورت، به صورت زشت‌تر و پست‌تر از اولی معنا کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۰۶؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۴؛ ۳۲۹؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲؛ ۷۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲؛ ۴۴۳).

۲.۱. «مسخ» در اصطلاح

مطابق دیدگاه اندیشمندان، «مسخ» سه گونه است:

الف. مسخ مُلکی یا ظاهری: در چنین مسخی صرفاً تغییر صورت مادی با بقای انسانی رخ می‌دهد که دلیل عقلی بر محال‌بودن آن نیست، زیرا در علوم مادی به اثبات رسیده که بدن مادی با همه ذرات و سلول‌هایش در هر چند سال تبدیل می‌شوند و در عین حال بدن کنونی‌اش همان بدن قبلی او است. دلیل نقلی نیز برای اثبات آن وجود دارد؛ چنانچه ظاهر آیات ۶۵-۶۶ بقره بر این نکته دلالت دارد.

ب. مسخ ملکوتی یا درونی: مراد از چنین مسخی آن است که انسان در عالم طبیعت به بیراهه می‌رود و برخلاف صراط مستقیم حرکت می‌کند. انتخاب چنین مسیری، زمینه پیدایش ملکه‌ای از ملکات نفسانی را برای آدمی فراهم می‌آورد که به تدریج این ملکه نفسانی در روح و جانش رسوخ می‌کند و با روح متحد، و صورتی برای نفس وی می‌شود؛ خواه آن صورت با فطرت اولیه سازگار باشد یا نباشد؛ مانند مسخ‌شدن به شکل بوزینه در آیه «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» بوزینگانی باشید طردشده» (بقره: ۶۵). در این صورت اگرچه شکل ظاهری انسان تبه‌کار، که عارض بر حقیقت و روح او است، شکل آدمی باشد، لیکن نفس مجردش، که واقعیتش را تشکیل می‌دهد، بوزینه است که این واقعیت آدمی یا در دنیا آشکار می‌شود، مانند آنچه برای اصحاب سبت رخ داد که ظاهر و باطنشان بوزینه و خوک شد، یا در قیامت به ظهور می‌رسد؛ نظیر آنچه آیه «يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» روزی که در صور دمیده شود و گروه‌گروه بیاید» (نبأ: ۱۸) به آن اشاره دارد. در روایتی تفسیری از پیامبر ﷺ، ذیل این آیه، چنین نقل شده است: «ده گروه از امت من به

صورت‌هایی محشور می‌شوند که خداوند آنها را از سایر مسلمانان جدا ساخته است» (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۴۹۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۲۷۵).

ج. انحراف از هدف اصلی: گاه کلمه «مسخ» به طور کلی بر هر گونه تغییر مُحَرَّفانه، که هدف اصلی چیزی را از بین ببرد، اطلاق می‌شود؛ برای نمونه اگر نسخه‌نویس در هنگام استنساخ از کتاب‌های قدیمی به میل خود به خیال کمک و تسهیل، عبارات و الفاظ و املاهای کلمات را تغییر دهد، نوشته قدما را مسخ کرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۵۱). از این رو برخی تبدیل انسان به جماداتی مانند سنگ را نیز مسخ شمرده‌اند، زیرا در آن نیز تحول شیئی به شیء دیگر وجود دارد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲: ۴۴).

۲. کاربرد «مسخ» در قرآن

۱. ۲. مسخ ظاهری

در قرآن این نوع مسخ به اصحاب «روز شنبه» نسبت داده شده که در زمان داود و عیسی علیهما السلام به وقوع پیوسته است. در آیات قرآن فرجام ذلت‌بار یهود، که به صورت بوزینگانی خوار شده درآمدند، به سه شکل دیده می‌شود:

الف. در زمان داود علیه السلام عده‌ای از یهودیان، که در ساحل دریای احمر در شهر ایله ساکن بودند، با زیرپا گذاشتن حرمت روز شنبه به عنوان روزی مقدس، از فرمان الهی سر برتافتند و به صید ماهی مشغول شدند؛ از این رو به صورت بوزینگان مسخ شدند. آیات «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آغْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم بوزینگان باشید طردشده» (بقره: ۶۵) و «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده‌شده باشید» (اعراف: ۱۶۶) به این مطلب اشاره دارد. از قتاده چنین نقل شده است که تمام زنان و مردان گناهکار به صورت بوزینگان دُمدار درآمدند و مثل بوزینه‌ها صدا می‌کردند. طبق روایتی از ابن‌عباس، انسان‌های مسخ‌شده، بیشتر از سه روز زنده نماندند و مردم آنها را تماشا کردند. سپس هلاک شدند و نسلی از آنها باقی نماند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۵۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۴۰-۵۴۲).

ب. عمل برخی از یهود مانند عصیان «روز شنبه» و به‌کاربردن حيله و انکار آیات الاهی روشن می‌کند که آنها امتی لجوج بودند و به جز در برابر شهوات و لذت‌های مادی تسلیم نمی‌شدند؛ لذا مشمول لعن و غضب الاهی واقع شدند و جوانانشان به دلیل تقلید کورکورانه از پیشینیان، به صورت بوزینگان و پیرانشان به صورت خوکان مسخ شدند (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ج ۴: ۱۱۶۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۳۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲: ۳۹۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۳۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۲۹۵؛ سید بن قطب، ۱۴۱۲، ج ۲: ۹۲۶). شاهد این مدعا، این آیه است: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ...؛ بگو آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟ همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده...» (مائده: ۶۰).

ج. گروهی از یهود، لعن شده و به دعای داود علیه السلام به صورت بوزینگان و به دعای عیسی علیه السلام به صورت خوک درآمدند: «لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...؛ از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند به زبان داود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند...» (مائده: ۷۸). برخی مفسران در تأیید این قول روایتی از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند:

أَمَّا دَاوُدُ فَإِنَّهُ لَعِنَ أَهْلَ أَيْلَةَ (أَيْلَةَ) لَمَّا اعْتَدُوا فِي سَبْتِهِمْ وَ كَانَ اعْتَدَاؤُهُمْ فِي زَمَانِهِ ... فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ فِرْدَةً وَ أَمَّا عِيسَى عليه السلام فَإِنَّهُ لَعِنَ الَّذِينَ أَنْزَلَتْ عَلَيْهِمُ الْمَائِدَةَ ثُمَّ كَفَرُوا بَعْدَ ذَلِكَ؛ داود عليه السلام، اهل «ایله» را به واسطه گناهی که در روز شنبه مرتکب شده بودند لعن کرد و این سرپیچی در زمان وی روی داد... پس خداوند آنها را به شکل بوزینگان درآورد. عیسی علیه السلام نیز کسانی را لعن کرد که بر آنها مائده نازل شد و کفر ورزیدند (طوسی، بی تا، ج ۳: ۶۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۵۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۳۴۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۶۶۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۰۳).

۲.۲. مسخ باطنی

با مراجعه به آموزه‌های قرآنی و روایی درمی‌یابیم که عقوبت الاهی مصادیق مختلفی دارد. سبب تفاوت، مطابقت آن با سنت دیگری به نام تناسب جرم و عقوبت است؛ از جمله آن عقوبت‌ها مسخ باطنی برخی از انسان‌ها است. به این معنا که میان قوای ادراکی آنها و میان حقیقت، فاصله‌ای قرار داده می‌شود و دیگر آنها این قابلیت را نخواهند داشت که حق را درک کنند؛ مانند مسخ‌شدگان

یهود که با بی‌توجهی به دستورهای الهی و به فراموشی سپردن و توجیه کردار خویش و پافشاری بر آن، باب فراموشی حقیقت خویش را گشودند و زمینه تحقق دگرگونی درونی خود را ایجاد کردند. در آیات فراوانی، با تعابیر مختلف و مترادف، از جمله «ختم»، «طبع»، «صرف»، «کنان»، «غلاف»، «رین»، «قفل»، «تقلیب»، «قساوت»، «مرض» و غیره به این سنت مهم اشاره شده است، که دال بر هدایت‌ناپذیری و بسته‌بودن دل‌های کافران و معاندان، و از سنخ امور عدمی و عدم ملکه است. بنابراین، خداوند رحمت خود را از اشخاصی که راه عصیان را در پیش گرفته و پیوسته بر آن پافشاری می‌کنند، قطع خواهد کرد. از این‌رو است که مفسران در توجیه بسته‌بودن دل‌های برخی انسان‌ها، که سبب روی‌گردانی از حق می‌شد، معتقدند قلب‌هایشان این‌گونه آفریده نشد؛ آنها به سبب کفر، مستحق ختم قلب و طبع دل، و ملعون و مطرود شدند. خداوند نیز گنهکاری را که پس از مهلت‌دادن‌های مکرر و امکان توبه و انابه بازنگردد و بر عصیان اصرار ورزد به حال خود وامی‌گذارد، فیض خاص و توفیق و تأییدهای خود را از او سلب، و قلب وی را مسدود می‌کند و او ملعون و از رحمت خدا به دور است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج: ۵، ۴۴۵).

۳.۲. انحراف از هدف اصلی

با تحقیق در آیات قرآن درمی‌یابیم که گاه کلمه «مسخ» به طور کلی بر هر گونه تغییر مُحَرَّفانه، که هدف اصلی چیزی را از میان ببرد، اطلاق می‌شود. چنان‌که برخی از انسان‌ها اصل خویش را فراموش کرده‌اند و فقط به فکر خودی بدلی و فرعی هستند؛ در حالی که نفس حیوانی و نباتی انسان، که مرتبه نازله نفس است، وسیله‌ای برای رسیدن به خود اصیل است نه هدف و غایت انسان. در آیه‌ای در وصف چنین افرادی این‌گونه آمده است:

وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ؛ وَ

گروهی [آنها] در فکر جان خود بودند و درباره خدا گمان‌های ناروا همچون گمان‌های [دوران] جاهلیت می‌بردند، می‌گفتند: آیا ما را در این کار اختیاری هست؟ (آل‌عمران: ۱۵۴).

بر این اساس، تمام اهتمام برخی از انسان‌ها، رفاه، خود بدلی و مراحل پایین نفس است. خداوند درباره منحرفان از صراط مستقیم می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند» (اعراف: ۱۷۹). این نه تشبیه و نه تمثیل است؛ چنانچه مجاهد، شیخ طوسی، زمخشری، طباطبایی و دیگر مفسران می‌گویند و نه توهین و تحقیر است، زیرا سراسر

قرآن ادب و لطف است و مبالغه‌آمیز نیست، زیرا عارفان آن را می‌بینند و حکیمان با برهان و محدثان با روایات بدان می‌رسند. با این همه دلیل، وجهی ندارد ظاهر آیات و روایات را برخلاف آن توجیه کنیم.

در حقیقت، آیه فوق در صدد بیان مراحل سقوط انسان از انسانیت خویش است. از این رو است که برخی معتقدند تشبیه برخی انسان‌ها به چهارپایان برای تبیین حقیقتی است که از دید برخی پوشیده است، زیرا انسانی که مشی‌اش بر اساس شکم و شهوت است و تمام هم و غمش شکم او است، از نظر هیئت و سیرت، مانند حیوانی است که بر شکم راه می‌رود: «وَأَلَّهُ خَلْقَ كُلِّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ ... ؛ و خدا است که هر جنبنده‌ای را [ابتدا] از آبی آفرید، پس پاره‌ای از آنها به روی شکم راه می‌روند ...» (نور: ۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۰۳). در این صورت روزبه‌روز حیوانیتش برجسته و انسانیتش پوشیده می‌شود. این سیر نزول، دفعی نیست، چون طفره محال است؛ نخست به حیوان محض نزدیک، سپس حیوان حقیقی و مرحله سوم «بَلُّهُمْ أَضَلُّ» می‌گردد. گاه نیز به پست‌تر از آن سقوط می‌کند و «کالنبات» می‌شود. در این مرحله، که پست‌تر از حیات حیوانی است، عواطف و احساسات از بین می‌رود و فقط به فکر خوب خوردن و خرامیدن و بالیدن است، زیرا تمام تلاش نهال این است که خوب غذا جذب کند و سبز و خرم بماند؛ آنگاه به پست‌تر از آن، به مرحله جماد، می‌رسد:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛
سپس دل‌های شما بعد این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ یا سخت‌تر از آن؛ چراکه از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند و پاره‌ای از آنها می‌شکافند و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست (بقره: ۷۴).

همان سه مرحله در این آیه درباره نباتات و جمادات تکرار شده و این نه مرحله نزول و انحراف انسان از صراط مستقیم است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۱: ۲۲۶-۲۲۷). بنابراین، انسانی که از خدا است و به خدا برمی‌گردد، تمامی آسمان‌ها و زمین رام او است. همچنین، هدف از خلقتش که از او پیمان گرفته‌اند، عبادت بامعرفت و خالصانه حق تعالی است نه عبادت شیطان. سرانجام

در پی عنادورزی و مقابله با حق مسخ می‌شود و به مجسمه‌هایی بی‌روح مبدل می‌گردد که نتواند راه خود را ادامه دهد یا به عقب بازگردد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ... لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ؛ ای فرزند آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکاری است و اینکه مرا بپرستید این است راه راست ... و اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند (یس: ۶۰-۶۷).

۳. رویکرد مفسران فریقین به مسخ

با وجود آنکه ظاهر آیات قرآن و روایات بیانگر وقوع عذاب مسخ بر اصحاب روز شنبه و تاریخی بودن این داستان است، اما از زمان تابعین به بعد، دیدگاه‌های دیگری مطرح کرده‌اند که بعضاً مغایر ظاهر آیات بوده است. عمدتاً می‌توان به دو اندیشه اشاره کرد: قائلان به مسخ باطنی و معتقدان به مسخ معنوی و صوری.

۳.۱. دیدگاه قائلان به مسخ ظاهری

بسیاری از مفسران معتقدند مسخ امت یهود به صورت ظاهری بوده است (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ج ۱: ۱۳۲؛ طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۲۹۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۵۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۷۳). به این معنا که جسم انسان با قدرت الهی به کالبد حیوانی یا چیزی دیگر مبدل شود، که از نظر رتبه پایین‌تر از انسان و از لحاظ ظاهری زشت و فاقد زیبایی‌های انسان است، اما نفسش نفس انسان باشد. طباطبایی، افزون بر آنکه مانند سایر حکما، نفس را صورت بدن می‌داند و به تشخیص بدن به نفس قائل است (ابن‌سینا، ۱۹۷۵: ۱۸۸-۱۸۷؛ صدرالدین شیرازی: ۱۹۸۱، ج ۸: ۱۳۳-۱۳۵) بازگشت و مسخ وجود انسان به وجودی ناقص‌تر از خود، یعنی سایر انواع حیوانات، را ممکن می‌داند، بی‌آنکه بقای نفس انسانی از بین رود. در نظر او، صورت انسانی، افعال و به دنبال آن احوالی دارد که با تکرار و تراکم آن احوال به تدریج صورت خاص و جدیدی برایش پیدا می‌شود. وی در ادامه، در تبیین دیدگاه خویش، می‌نویسد:

اگر انسانی را فرض کنیم که صورت ظاهری انسانی او به صورت نوعی دیگر از انواع حیوانات از قبیل میمون و خوک، مبدل شده باشد که صورت حیوانیت روی صورت انسانی‌اش نقش بسته، اما نفس ناطقه او نفس انسانی است، چنین کسی انسانی است

خوک و یا انسانی است میمون، نه اینکه به کلی انسانیتش باطل گشته و صورت خوکی و میمونی به جای صورت انسانی‌اش نقش بسته باشد. اگر انسان در اثر تکرار عمل، صورتی از صور ملکات را کسب کند، نفسش به آن صورت متصور می‌شود و هیچ دلیلی نداریم بر محال بودن اینکه نفسانیات و صورت‌های نفسانی، همان‌طور که در آخرت مجسم می‌شود، در دنیا نیز از باطن به ظاهر درآمده و مجسم شود. پس همان‌طور که گفتیم انسان مسخ‌شده، انسان است که مسخ گردیده نه اینکه مسخ‌شده‌ای فاقد انسانیت باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۱۴).

ادله قائلان به مسخ جسمانی

مهم‌ترین دلیل مفسرانی که قائل به حقیقی بودن مسخ ظاهری‌اند، استناد به صریح آیات و روایات است. از نظر آنها، گزارش قرآن درباره اصحاب سبت در آیات ذیل، گزارشی تاریخی و مبتنی بر واقعیت است که بر مسخ ظاهری صراحت دارد: «وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ ... فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو، آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند ... و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده‌شده باشید» (اعراف: ۱۶۳-۱۶۶)؛ و «كَمَا لَعَنَّاْ اَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلًا؛ یا همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است» (نساء: ۴۷). همچنین، برخی روایات صحیح دلالت بر وقوع مسخ حقیقی می‌کنند. از این رو ضرورت دارد به ظاهر آیه عمل کرد و داعیه‌ای برای تأویل این ظاهر و صرف نظر از دلالت آن وجود ندارد، چراکه تغییر صورتی به صورت دیگر، از لحاظ عقلی، امکان‌پذیر است و نیازی به تأویل آن نیست. در این زمینه مجلسی می‌نویسد: «اخباری که بیانگر مسخ به معنای تغییر هیئت و صورت است، متواترند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸: ۱۱۱). بسیار روشن است که مسخ در اندیشه مجلسی از آن رو فقط بر تغییر صورت بدن متکی است که وی به تقدم نفس بر بدن، همراه با استقلال این دو از یکدیگر، در عین همکاری آنها، باور دارد (همان: ۱۴۰؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۵: ۱۶۷). حال آنکه در حکمت متعالیه ارتباط میان نفس و بدن ارتباطی ذاتی و طبیعی است. چنان‌که ملاصدرا بر مبنای نظریه حرکت جوهری، برای هر بدنی نفسی قائل است که به

طور کامل از آن‌ها است و دنباله حرکت صورت نوعیه آن بدن است. به بیان دیگر، نفس محصول حرکت جوهری صورت نوعیه بدن است که در پیدایش به زمینه مادی نیازمند بوده، اما در بقا از زمینه مادی مستقل است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۸: ۳۲۵-۳۳۰؛ همو، ۱۳۸۲: ۲۷۲).

۲.۳ دیدگاه قائلان به مسخ باطنی

برخی از مفسران نیز معتقدند عذاب مسخ درونی و باطنی بوده است، زیرا برخی از انسان‌ها بر اثر انحراف از مسیر فطرت و گام‌نهادن در کوره‌راه هوا و هوس و پافشاری بر خواهش‌های نفسانی و مخالفت با اوامر و نواهی الهی به تدریج متخلق به اخلاق حیوانی شده‌اند. همچنین، بر اثر تداوم این حالت، آن خوی حیوانی شخصیت آنها را تحت تأثیر قرار داده و زندگی‌شان رنگ و بوی آن صفت را به خود می‌گیرد.

اولین کسی که این نظریه را مطرح کرد مجاهد از تابعین است. او ذیل آیه ۵۶ بقره می‌گوید: «دل‌های آنان چون بوزینگان مسخ شد و یا اینان به راستی مسخ نشده و به صورت بوزینه درنیامدند، بلکه قرآن بسان آیه «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا؛ همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد» (جمعه: ۵) در مقام تمثیل است» (مجاهد، ۱۴۱۰: ۲۰۵). قشیری نیز در تفسیر خود، ذیل آیه ۵۶ بقره، می‌گوید این امت به سبب ترک اوامر الهی و سبک‌شمردن الزامات شرع، مسخ قلوب شدند که شدیدتر از مسخ نفوس است؛ مانند قول خداوند که می‌فرماید: «وَوُتِّقُ أُنْفُسَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ؛ و دل‌ها و دیدگان‌شان را برمی‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنان‌که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند» (انعام: ۱۱۰؛ قشیری، ۲۰۰۰، ج ۱: ۹۷). محمد عبده نیز به دیدگاه مسخ باطنی معتقد بوده و ضمن تأیید دیدگاه مجاهد معتقد است خداوند از باب مثل، اصحاب سبت را میمون و خوک نامیده و صرفاً درصدد تحقیر این قوم بوده است؛ مانند آیات دیگری که افراد را به الاغ تشبیه کرده است (رشید رضا، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۴۳). در ادامه نیز چنین می‌نویسد: «خدا هر عصبانگر و گناهکاری را مسخ نمی‌کند تا او را از شکل انسانی‌اش خارج کند؛ زیرا این کار مطابق سنت او در نظام آفرینش نیست. سنت پروردگار یکی است و او با قرن‌های حاضر همان برخورد را می‌کند که با قرن‌های پیشین داشته است». در پایان نیز می‌گوید: «مشهور نزد اهل بصیرت و عرفا این است که مقصود از عذاب مسخ، ترساندن مردم است. پس

انتخاب آنچه مجاهد گفته موافق با عبرت و تحریک فکرها است» (همان، ج ۱: ۳۴۴-۳۴۵؛ مراغی، بی تا، ج ۱: ۱۳۹؛ ابوزهره، بی تا، ج ۱: ۲۶۴).

ادله قائلان به مسخ باطنی

دلایل قائلان به مسخ باطنی را در محورهای زیر می توان دسته بندی کرد:

۱. آیه مسخ یهود، نص و صریح در مسخ صورت و اجساد نیست (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۲۷؛ مراغی، بی تا، ج ۱: ۱۴۰).

۲. از جهت معنا و استعمال لغت، قول مجاهد بعید نیست (رشید رضا، ۱۴۱۴، ج ۶: ۴۴۶).

۳. مسخ ظاهری مستلزم نقض غرض از عذاب است، زیرا موجود مسخ شده دیگر انسان نیست؛ چراکه اصل و اساس انسان (دست کم بخش مهمی از اساس وجودی وی)، همین جسم و ساختار ظاهری است. همچنین، وقتی این جسم از میان رفت دیگر این موجود مسخ شده انسان نخواهد بود و چون انسان نیست دیگر شرایط دریافت پاداش و کیفر را نخواهد داشت. این در حقیقت اعدام و ایجاد است نه مسخ (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۴۱).

۴. از باب مجازهای مشهور است، چنان که در عرف به انسانی که پس از آشکارشدن حق، بر جهالت پافشاری می کند می گویند مثل الاغ و بوزینه است. پس اگر این مجازی از مجازهای مشهور است، بنابراین محذوری در این سرنوشت نیست (همان).

۵. برخی مفسران ذیل آیه «فَبِمَا نَقَّضَهُمْ مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» پس به [سزای] پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم...» (مانده: ۱۳) «لَعْنَاهُمْ» را همان مسخ قلوب یهود دانسته اند و معتقدند عقوبت قلب شدیدتر از نفوس است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶: ۳۰۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۱۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۴۱).

نقد دیدگاه و ادله قائلان به مسخ باطنی

در رد دلایل معتقدان به مسخ باطنی می توان گفت هر کجا خداوند مسخ باطنی مد نظرش باشد تعبیری چون «ختم»، «طبع»، «صرف»، «کنان»، «غلاف»، «رین»، «قفل»، «تقلیب»، «قساوت»، «مرض» و غیره را در خود آیه می آورد. همچنین، اگر در مقام تمثیل باشد، آن را

صریحاً بیان می‌کند؛ مانند آیه «كَمَلِ الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا؛ همچون مَثَلِ خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد» (جمعه: ۵) و «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ؛ و از این‌رو داستان‌ش چون داستان سگ است [که] اگر به آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد» (اعراف: ۱۷۶). همچنان که خود اینان برای تأیید نظرشان آیاتی را بیان کردند که این تعبیر در آن به کار رفته است. در حالی که درباره اصحاب سبت تصریح شده است که به صورت بوزینگان و خوکان درآمدند: «فَلَمَّا عَتَا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده‌شده باشید» (اعراف: ۱۶۶). شاهد تاریخی نیز بر وقوع آن هست؛ چنان‌که آیه ذیل به آن اشاره دارد: «وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ ...؛ و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جويا شو، آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند» (اعراف: ۱۶۳).

دیدگاه مفسرانی مانند قشیری، که مسخ قلوب را شدیدتر از نفوس دانسته، نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، چراکه منافقانی که خدا مهر بر دل‌هایشان زده در میان مسلمانان راحت زندگی می‌کنند و بلکه گاهی مسلمانان را به استهزاء می‌گیرند: «قَالُوا أَنْوَمْنَا كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ؛ می‌گویند آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟» (بقره: ۱۳) در حالی که اصحاب روز شنبه، زمانی که مسخ صوری شدند، از خانه خارج نمی‌شدند و وقتی آنها را صدا می‌زدند که «آیا فلانی تو هستی؟» اشک می‌ریختند و با سر اشاره می‌کردند: «آری». البته کسانی که مسخ قلوب می‌شوند همواره ترس رسوا شدن در دل دارند و این عذابی مضاعف برای آنها محسوب می‌شود؛ چنان‌که خداوند در وصف منافقان، که ترس همیشگی بر قلبشان حکم فرماست، چنین می‌فرماید: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ...؛ هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند ...» (منافقون: ۴). در مقابل، کسانی که مسخ ظاهری شدند، هم از درون و هم از بیرون، در عذاب و رنج به سر می‌برند؛ چنین عذاب جانکاهی سرتاسر جسم و روحشان را فرا گرفته است. بنابراین، عذاب این گروه عمیق‌تر و شدیدتر از گروه دوم است.

همچنین، نظر عبده نیز درست نیست، چراکه قوم بنی‌اسرائیل با دیگر اقوام تفاوت دارد و مقایسه بنی‌اسرائیل با امت‌های دیگر قیاس مع‌الفارق است، زیرا نعمت‌هایی که خدا به بنی‌اسرائیل

عطا کرد نصیب هیچ امت دیگری نکرد. همچنین، معجزاتی که به آنان نشان داد به دیگر امت‌ها ارائه نکرد. بی‌شک این همه تفضل، شکر ویژه و ایمان خاصی می‌طلبد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۳۹). در نقد دیدگاه فخر رازی نیز می‌توان گفت اگر امتیاز نوع انسان به همین شکل و هیكل ظاهری‌اش باشد، با مسخ‌شدن از انسانیت خارج، و بوزینه و خوک می‌شود؛ این همان مسخ مستحیل است. حال آنکه، مطابق دیدگاه صحیح حکما، انسانیت و اصالت آدمی با روح او است. در این میان، انسانیت انسان مسخ‌شده، باطل و منعدم نشده و او «انسان بوزینه» است. چنین مسخی، برخلاف دیدگاه فخر رازی، به منزله فقدان انسانیت و مستلزم نقض غرض از عذاب نیست، بلکه همراه با حفظ معرفت و ادراک هویت انسانی است (نک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸: ۱۱۴؛ آشتیانی، ۱۳۸۱: ۱۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۲۲-۱۲۳).

۳.۳. دیدگاه قائلان به مسخ معنوی و صوری

در میان مفسرانی که قائل به هر دو گونه مسخ‌اند می‌توان به ابن‌کثیر اشاره کرد. از نظر او، ابتدا قلب‌های بنی‌اسرائیل و در ادامه صورت آنها مسخ شد (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱: ۱۸۶). تعبیر وی چنین است: «به نظر من اصحاب سبت مسخ معنوی و صوری شدند. به این صورت که گروهی از بنی‌اسرائیل از تحریم صید در زمان موسی علیه‌السلام عصیان کرده، به اندرز دیگران هم گوش نداده و بلایی هم بر آنها نازل نشد. مشغول ثروت‌اندوزی شده، دچار مسخ معنوی شدند و در زمان داود علیه‌السلام به دعای ایشان به صورت بوزینگان درآمدند» (همان: ۱۸۷).

ادله قائلان به مسخ معنوی و صوری

الف. ابن‌کثیر در تفسیر خود از سیاق آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم بوزینگان باشید طردشده» (بقره: ۶۵) و «وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ إِذْ يَدْعُونَ فِي السَّبْتِ...؛ و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جويا شو، آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند» (اعراف: ۱۶۳) بهره می‌جوید و می‌گوید اهل آن قریه به صورت بوزینگان مسخ شدند و جزایشان مطابق عملشان بود، زیرا عمل آنها در ظاهر شبیه حق بود و در باطن مخالف حق. پس آنها هم در ظاهر شبیه‌ترین به انسان بودند، ولی در حقیقت انسان نبودند.

همچنین، می‌گوید قول مجاهد خلاف ظاهر و سیاق آیات مرتبط است. در ادامه نیز دیدگاه معاصران مجاهد را، که قائل به مسخ صوری بودند، نقل می‌کند و می‌گوید خداوند هر گونه اراده کند انجام می‌دهد و هر گونه بخواهد تبدل و تحول می‌کند و چون اهل آن قریه مدت‌ها به کارشان ادامه دادند و عذابی هم نازل نشد، علناً روز شنبه صید می‌کردند و در بازار می‌فروختند. به موعظه دیگران هم توجه نمی‌کردند و بر گناه خود اصرار داشتند؛ ابتدا مسخ معنوی و سپس صوری شدند و مرد و زن و فرزندان‌شان به صورت بوزینه درآمدند (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج: ۱، ۱۸۶؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ج: ۱، ۱۳۲).

ب. از مفسران معاصر، صادقی تهرانی معتقد است جزای آنها موافق با عملشان بوده است، زیرا کسانی که نفس و ارواح خویش را «قرده خاستین» قرار دادند بدن‌هایشان هم، زمانی که از خصیصه‌های انسانی خالی شد، مثل ارواحشان می‌شود. بنابراین، منظور، مسخ در هر دو جزء است. برخی نیز می‌گویند کسی که به صورت جسمانی مسخ می‌شود بی‌تردید روحش نیز مسخ شده است. چون جسم تابع روح است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج: ۱۱، ۳۶۸؛ همو، ۱۴۱۹، ج: ۱۰، حافظ برسی، ۱۴۲۲: ۳۰۹).

ج. وجود چندین قید و دو (فاء) در آیه «وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي ... وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ...» و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود جويا شو ... و آنگاه که گروهی از ایشان گفتند: برای چه قومی را که خدا هلاک‌کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟» (اعراف: ۱۶۴) نشان می‌دهد مدتی گروهی آنان را موعظه می‌کردند و آنها گوش نمی‌دادند: «لَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ ...؛ پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند» (همان: ۱۶۵). مقصود از فراموشی تذکرها نیز بی‌تأثیرشدنش در دل‌ها است: «فَلَمَّا تَعَوَّا عَنْ مَا نُهَوَّا عَنْهُ ...» و چون از آنچه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند» (همان: ۱۶۶). بنابراین، زمانی که بر معصیت الاهی پافشاری کردند، خداوند آنها را به صورت بوزینگان طردشده درآورد؛ مانند قوم ثمود که خداوند درباره سرنوشت‌شان می‌فرماید: «فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ؛ تا [آنکه] از فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می‌نگریستند، آذرخش آنان را فرا گرفت» (ذاریات: ۴۴). قوم صالح نیز به چنین عقوبتی گرفتار

شدند: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ... فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِاثِمِينَ؛ پس آن ماده‌شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سر پیچیدند ... آنگاه زمین‌لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند» (اعراف: ۷۷).

۴. رویکرد حکما به مسخ

حکمای اسلامی، بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی خویش، مسخ را به گونه‌ای تبیین می‌کنند که نیازی به مجازانگاری نیست. آنها، بر پایه نظریه حرکت جوهری، معتقدند نفس آدمی در مسیر تکامل خویش در صورت انحراف از غایت انسانی، روح و نفسی حیوانی پیدا می‌کند؛ به این صورت که نفس با اکتساب ملکات و رذایل اخلاقی، بدنی متناسب با آن می‌سازد و آن را همراه خود دارد. در حقیقت، نفس افزون بر ارتباط با بدن مادی عنصری با بدن دیگری نیز در تعامل است که برخلاف بدن مادی، از سنخ عناصر مادی نیست و نوعی سنخیت و تجرد با نفس در آن ملاحظه می‌شود. در این میان، تناسب کامل روح و جسم، پس از مفارقت روح از بدن در نشئه اخروی محقق خواهد شد. هرچند در این دنیا چنین پدیده‌ای به اذن الهی درباره بنی‌اسرائیل به وقوع پیوست (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۳-۴؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۵۸).

۴.۱. دیدگاه قائلان به تناسخ ملکوتی

حکمای اسلامی، در تبیین مسئله مسخ، به نکته ظریفی توجه کرده‌اند. از نظر آنها، مسخ صورت و تبدلش بر دو وجه است:

نخست: انتقال نفس از بدن انسان هنگام مرگ به بدن مادی دیگر که این مسخ معروف نزد تناسخیه است و نزد محققان باطل است (همو، ۱۹۸۱، ج ۹: ۷).

دوم: تحول شخص واحد از صورت اولیه خودش به صورت حیوان دیگر (مفارقت و تعلق نفس از بدن به بدنی حیوانی که ساخته خود او است)؛ چنانچه درباره گروهی از بنی‌اسرائیل واقع شد که صرفاً تغییر صورت مادی با بقای حقیقت انسانی بود. چنین مسخی جایز است و دلیلی بر محال‌بودنش نیست، زیرا بدن‌ها تابع نفوس‌اند. بر اساس همین مطلب است که ما تغییرات بدن را هنگام تغییرات نفوس، مانند زمان غضب و ترس و شادی و غیره (که در آنها صورت برافروخته و سرخ می‌شود یا زرد و بی‌حال)، مشاهده می‌کنیم. پس بعید نیست نفوسی که غرق در خُلقیات

پست و نکوهیده شده و در عالم طبیعت به بیراهه رفته‌اند و بر آن هم اصرار دارند به گونه‌ای در بدن آنها تأثیر می‌گذارد و بدن به شکل مناسب آن خلقیات در دنیا به اذن الاهی درمی‌آید (همو، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۷۲).

ادله قائلان به تناسخ ملکوتی

ملاصدرا نظر مجاهد و حکمای متقدم را بعید ندانسته، بلکه وجهی نیکو می‌پندارد؛ زیرا در تناسخ مصطلح، بدنی معدوم می‌شود و بدنی دیگر به شکل بوزینه درمی‌آید که به عقیده جمهور حکما باطل است. حال آنکه مجاهد با بیان این نظر، که قلب‌های آنان مسخ شد نه جسمشان، این اشکال را دفع کرده است. به نظر ملاصدرا، اینجا نکته ظریفی وجود دارد که مطابق آن اصلاً نیازی به عدول از ظاهر آیات نیست و آن اینکه مسخ صورت و تحولش بر دو وجه است:

وجه اول: در اصطلاح به آن «تناسخ مُلکی» گفته می‌شود و باطل است. در چنین مسخی، انتقال نفس از بدن انسان به بدن حیوان دیگر است نه تحول صورت.

وجه دوم: تناسخ ملکوتی که به معنای تحول باطن و تصور ظاهر به صورت باطن بوده که معقول و مقبول است. در آن نیز صرفاً تحول شخص واحد از صورتی به صورت حیوان دیگر است نه اعدام بدنی و ایجاد بدن دیگر که محال باشد. بنابراین، چنین تناسخی در اصل، تغییر صورت مادی با بقای حقیقت انسانی مسخ‌شدگان است که به شهادت آیات و روایات، گروهی از بنی‌اسرائیل به آن مبتلا شدند و به صورت بوزینه درآمدند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۷۲).

دلیل باطل بودن وجه اول همان نظریه تناسخیه است که مردود و مخالف دلیل عقلی و نقلی است و هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند؛ اما اگر نفس به بدنی که منفصل از آن نیست تعلق گیرد یا انتقال به صورت تحول و سیوروت باشد، مصداق تناسخ مصطلح نخواهد بود. به همین دلیل ظواهر نصوص قرآن و احادیث نبوی آن را محال نمی‌پندارند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْ مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَالْخَنَازِيرَ...» و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده... «(مانده: ۶۰)، «وَوَحَّشُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ؛ وَ رُوزِ قِيَامَتِ أُنْهَآ رَا بَر رُوزِ چهره‌شان درآفتاده بر خواهیم انگیخت» (اسراء: ۹۷)، «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنَفِرَةٌ ﴿۵۱﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛ بِه خَرَانِ رَمْنَدِه مَانَدِه كِه از پیش شیری گریزان شده است» (مدثر:

برای اثبات تحول باطن از حقیقت انسانی به حقیقت دیگری که متناسب با افعال و خلیات است، روایات فراوانی وجود دارد. همه ادیان نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند، زیرا در آخرت اجساد به منزله سایه‌های ارواح‌اند و هر روحی را بدنی متناسب با اعمالی است که در دنیا مرتکب شده که هرگز از وی جدا نمی‌شود (همو، ۱۹۸۱، ج ۹: ۴-۶).

۲.۴ دیدگاه قائلان به نوع‌الانواع

برخی از مروجان حکمت متعالیه، در پی تکمیل نظریه تناسخ ملکوتی، در مقام تقریر منطقی سنت مسخ برآمده و معتقدند گرچه در دنیا و به حسب ظاهر، انسان نوع اخیر (نوع‌الانواع) است و آنچه تحت نوع انسان است، اصناف و اشخاص‌اند، ولی به حسب باطن نوعی است که تحت خود انواع فراوانی دارد؛ انواعی که یا در دنیا آشکار می‌شود، مانند آنچه برای اصحاب سبب رخ داد که ظاهر و باطنشان بوزینه شد یا در قیامت به ظهور می‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۴۶).

ملاصدرا نیز، در بیانی فلسفی، می‌گوید نفوس انسان‌ها بر حسب فطرت اولیه متحد بالنوع می‌شود و بر حسب آنچه از قوت به فعل درآید از ملکات و اخلاقیات حاصل برای آنها که ناشی از تکرار اعمال است، متکثرالنوع می‌شود که هر نوعی متناسب با نوع ملکات و اخلاقیات است. یعنی صفات هر حیوانی که بر او غالب آمده باشد به شکل همان حیوان محشور می‌شود و عدد حیوانات حاصل از انسان در نشئه دوم بر حسب نوعیت، زیادتیر از انواع حیوانات این عالم است. در قیامت نیز حیواناتی محشور می‌شوند و مشاهده می‌شود که در دنیا نبوده‌اند و این نوع حیوانات بی‌سابقه در اثر امتزاج اوصاف و ملکات حیوانات متعدد، که در باطن یک انسان جمع شده‌اند، حاصل می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۴۷؛ سجادی، ۱۳۷۹: ۴۵۰).

ادله قائلان به نوع‌الانواع

اهل معرفت، انسان را نوع متوسط و جنس سافل می‌دانند و انواع دیگری را تحت نوع انسان قرار می‌دهند. آنها حیوان ناطق را حیوان بالفعلی می‌دانند که در مسیر رشدش یکی از این چهار مسیر را برمی‌گزیند: ۱. همه هم و غمش خوردن و آشامیدن است و به معارف الهی و بعد روحی اعتنایی نمی‌کند. این‌گونه افراد پس از سال‌ها زندگی به شیوه چهارپایان ملکه آنها شده و به‌راستی بهیمة می‌شوند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ آنان همانند چهارپایان، بلکه

گمراه‌ترند» (اعراف: ۱۷۹). چنین انسانی «حیوان ناطق نعم» است. در قیامت نیز به شکل بهیمه محشور می‌شوند، بلکه گمراه‌ترند و فصل اخیرشان «بهیمیت» است نه عقل؛ ۲. بعضی از انسان‌ها درنده‌خو هستند و حتی از هر حیوان درنده‌خویی درنده‌ترند، زیرا انسان درنده همه هوش و استعدادش را، که بیشتر از حیوان است، در خونریزی به کار می‌گیرد و فصل اخیر چنین انسانی «سبعیت» است نه عقل و چنین انسانی «حیوان ناطق سبع» است؛ ۳. انسانی که حيله‌گری و فتنه‌جویی را انتخاب کرده است: «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ؛ فتنه از قتل بدتر است» (بقره: ۱۹۱). فصل اخیرش «شیطنت» و او «حیوان ناطق شیطان» است؛ ۴. و انسانی که همه هوش و استعدادش را برای کسب فضایل و متعلق شدن به اخلاق الاهی به کار گرفته فصل اخیرش «مَلْکِیت» است و او «حیوان ناطق مَلْک» است: «... إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلْکٌ کَرِیمٌ؛ این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست» (یوسف: ۳۱)، بلکه از فرشته نیز بالاتر است. همه این انواع متعدد، تحت انسان مندرج‌اند، که از یک منظر جنس سافل است و از منظر دیگر نوع متوسط (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۶: ۳۶۷-۳۶۹).

۵. دیدگاه برگزیده

پس از واکاوی دقیق دیدگاه مفسران و حکمای مسلمان درباره عذاب مسخ درمی‌یابیم که نظر ملاصدرا از سایر دیدگاه‌ها صحیح‌تر و جامع‌تر است. او با دقت در آیات و روایات و با تقریری عقلی می‌گوید مسخ، حقیقت و واقعیتی انکارناپذیر است که هم در این دنیا و هم در آخرت بوده و هست. چنان‌که در باب مسخ‌شدگان و اعمال و گناهان و موجبات مسخشان آیات و احادیث فراوانی از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند و می‌گویند بر هر کسی که صفتی از اوصاف حیوانات غلبه و رسوخ کند، به طوری که استعداد اصلی‌اش را زایل کند و آن صفت دوم، ذاتی‌اش شود، طباعش، طباع آن حیوان خاص می‌شود. روح او نیز به هنگام مفارقت به بدنی می‌پیوندد که مناسب با صفت راسخ در او باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴: ۲۸۲). روشن است که چنین چیزی به اذن الاهی می‌تواند در دنیا نیز به وقوع بپیوندد، چنانچه درباره اصحاب روز شنبه واقع شد.

همچنین، با دقت نظر در دیدگاه مفسران فریقین، به‌ویژه قائلان به مسخ باطنی، درمی‌یابیم که این دیدگاه کامل نیست و ضعف‌هایی دارد. زیرا نتوانسته‌اند میان تناسخ مُلکی و مَلْکوتی تفاوت قائل شوند؛ از این‌رو ناگزیر به تأویل آیات، و قائل به مسخ معنوی شده‌اند.

مطلب دیگر اینکه، اگرچه مسخ انسان‌ها به ندرت و شاید در طی سده‌های متمادی فقط یک بار به وقوع بپیوندد، اما هر عمل نادری، در صورتی که شرایط ویژه‌اش در نظر گرفته شود، کاری دائمی و قانونی عام به حساب می‌آید. به طور کلی نیز کار اتفاقی و استثنایی در عالم وجود ندارد؛ هر کاری در صورت تحقق شرایطش، به طور قطعی تحقق خواهد یافت. بنابراین، عقوبت الاهی مسخ، ویژه گذشتگان نبوده و برای تمامی کسانی که در زمان حال و آینده نیز زندگی می‌کنند و اعمالی مطابق آنها دارند، امکان وقوعی دارد؛ چنان که آیه «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا؛ وَ مَا آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی قرار دادیم» (بقره: ۶۶) بر چنین مطلبی صراحت دارد. روایات نیز تأیید می‌کنند که پیش از قیام قائم علیه السلام مسخ اتفاق می‌افتد (نک: حر عاملی، ۱۴۲۵، ج ۵: ۳۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۲: ۲۴۱-۲۴۲)، از جمله حدیثی در کتاب *الغیبة نعمانی* که در آن ابوبصیر می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم فرمایش خداوند که می‌فرماید: «عَذَابُ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ؛ تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را به آنان بچشانیم و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده‌تر است» (فصلت: ۱۶) عذاب خوارساز دنیا چیست؟ فرمودند: «ای ابابصیر! کدام ننگی رسواکننده‌تر از این است که مردی در خانه و در اتاق خود و در کنار برادران و در میان اهل و عیال خود باشد، ناگاه خانواده‌اش گریبان‌ها بر او چاک زنند و فریاد برآورند. مردم بگویند: این چیست؟ گفته شود: فلانی هم‌اکنون مسخ شد». عرض کردم: «پیش از قیام قائم است یا پس از آن؟». فرمود: «نه. بلکه پیش از آن [مسخ خواهند شد]» (ابن‌ابی‌زینب، ۱۴۱۸: ۳۷۸-۳۷۹).

مفاد احادیث فوق و سایر روایات هم‌مضمون در این زمینه، با برخی آیات قرآن مطابقت کامل دارد و از این‌رو دلالت آنها پذیرفتنی است. شاهد این مدعا آیات ذیل است: «وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ؛ اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم که نه بتوانند بروند و نه برگردند» (یس: ۶۷)؛ و «فِي أَىٰ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ؛ و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد» (انفطار: ۸).

با این حال، برخی در رد احادیث فوق، به آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ؛ و تا در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند» (انفال: ۳۳) استناد کرده‌اند که بر اساس آن، امت

پیامبر ﷺ هیچ‌گاه به عقوبت الاهی، به‌ویژه عذاب مسخ، دچار نمی‌شود. از نظر آنان، با توجه به قاعده تعارض روایت به عنوان خبر واحد با نص متواتر، باید به کنار گذاشتن آنها قائل شد.

در پاسخ به چنین اشکالی باید گفت نفی عذاب از همه امت منافاتی با نزول عذاب بر برخی از آنها نخواهد داشت؛ چنان‌که آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ؛ پرسنده‌ای از عذاب واقع پرسید که اختصاص به کافران دارد و آن را بازدارنده‌ای نیست» (معارج: ۱-۲) به این مطلب اشاره دارد. همچنین، کسانی که مطابق دستورهای پیامبران الاهی عمل نمی‌کنند و بر گناه اصرار دارند، اصلاً جزء امت پیامبران و اهل آنان به حساب نمی‌آیند؛ چنان‌که در بیان الاهی درباره پسر نوح ﷺ آمده است: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست. او [دارای] کردار ناشایسته است» (هود: ۴۶). بر این اساس، اینکه فرمود: «او اهل تو نیست»، یعنی وی از افرادی که خدا وعده نجاتشان را داده و فرموده بود: «اهل خودت را نیز سوار کشتی بکن» نیست، زیرا مراد از اهلی که قرار است نجات یابند اهل صالح تو هستند. پسر ت اهل تو است و اختصاصی به تو دارد، ولی صالح و اهل دین تو نیست؛ یعنی قرابت معنوی با تو ندارد. بنابراین، خداوند به دنبال جمله «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» بلافاصله فرمود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۳۵۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۱۸).

در مقابل مطالب فوق، برخی از اندیشمندان معتقدند رسوخ صفات رذیله و پست نفسانی در میان امت اسلامی در حدی نیست که دچار مسخ ظاهری شوند؛ هرچند مسخ باطن، در این امت بسیار رخ می‌دهد. از نظر این متفکران، این‌گونه مسخ در امت اسلامی اتفاق نمی‌افتد، زیرا بدن‌ها و اعتدال مزاج‌هایشان این شکل تحول را نمی‌پذیرد. از سوی دیگر، خداوند رحمت را بر خود فرض دانسته است: «كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ؛ رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است» (انعام: ۱۲)؛ همچنین، پیامبری که برای جهانیان رحمت بوده و برای هدایت این امت مبعوث شده است. فراتر از آن، طبق آیات قرآن، خداوند امت اسلامی را از هر نظر در حد معتدل آفریده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا؛ و بدین‌گونه شما را امتی میانه‌رو قرار دادیم» (بقره: ۱۴۳؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۷۳).

در پاسخ به دیدگاه فوق نیز باید گفت، بر اساس آیات قرآن، برخی از انسان‌ها «کالانعام» و «کالحجارة» هستند و بر سمع و بصر و قلوب آنها مهر نهاده شده و چیزی درک نمی‌کنند و تخصصاً خارج از ناس هستند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند» (اعراف: ۱۷۹)، «...كَمَثَلِ الْاِذْيِ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ اِلَّا دَعَاً وَ نِدَاءً؛ مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند» (بقره: ۱۷۱). از سوی دیگر، با پذیرش این مطلب که برخی از امت اسلامی دچار مسخ معنوی می‌شوند، آیا می‌توان به کسی که باطنی همچون درندگان و شیاطین دارد گفت که دارای اعتدال در مزاج است. مگر نه آن است که حقیقت انسان را باطن او تشکیل می‌دهد. آیا می‌توان کسی را که باطن مسخ‌شده دارد جزء امت اسلامی محسوب کرد؟

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، در قرآن دو نوع مسخ بیان شده که اولی خاص امت یهود بود و در دیگر امت‌ها اثری از این نوع مسخ دیده نمی‌شود. دیگری نیز مسخ معنوی است که ممکن است دامنگیر اکثر انسان‌ها شود و مختص قوم خاصی نیست، زیرا انسان هر کاری انجام می‌دهد زمینه پیدایش ملکه‌ای از ملکات نفسانی را برای خود فراهم می‌کند و به تدریج این ملکات نفسانی در جان آدمی رسوخ می‌کند و با نفس وی متحد می‌شود که اگر این ملکات شرع و عقل‌پسند باشد، سبب رشد می‌شود و اگر نباشد راه خوی حیوانی را طی می‌کند. در ابتدای راه «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَاراً»، سپس «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» و در انتهای مسیر مصداق آیه «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» خواهد شد و اگرچه شکل ظاهری او باقی می‌ماند، ولی نفسش بوزینه یا خوک می‌شود.

پس از واکاوی تفاسیر فریقین درباره کیفیت مسخ امت یهود سه نظر به دست آمد:

۱. مسخ صوری که اغلب مفسران به آن معتقدند؛

۲. مسخ معنوی که گروه اندکی موافق آنند؛

۳. مسخ صوری و معنوی که برخی به آن باور دارند. باورمندان به هر دو نوع مسخ، دلیل اختلاف‌ها را نشئت‌گرفته از آیات و روایات می‌دانند؛ چنان‌که در سوره بقره بدون هیچ قیدی امر «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» را بیان می‌کند، اما در سوره اعراف چندین قید می‌آورد: «... لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ... فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ...». بر این اساس، وقتی تذکرها در آنها اثر نکرد و با وجود نهی از گناهان، بر انجام‌دادن آنها پافشاری کردند، به صورت بوزینه درآمدند: «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ».

ملاصدرا با رویکردی جامع و با تمایز میان تناسخ ملکی و ملکوتی، دو گونه بودن مسخ در آیات و روایات را توجیه می‌کند. او ضمن باطل‌دانستن مسخ میان تناسخیه، گونه‌ای دیگر از مسخ را بازمی‌شمرد که بر اساس آن، تحول و تبدل شخص واحد از صورت خود به صورت حیوان است. از نظر صدرا، چنین مسخی جایز بوده که دلیلی بر محال‌بودنش نیست، چراکه بدن‌ها تابع نفوس‌اند. در این میان، برخی از نفوس به سبب کژراه‌رفتن، شدت بدی رفتار و پافشاری بر آن، ملکه‌ای از ملکات نفسانی را برای خود فراهم کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در بدن طبیعی‌شان اثر گذاشته و بدن مادی‌شان به شکلی که مناسب آن خُلق است، تحول می‌یابد که به تبع آن مسخ ظاهر رخ می‌دهد.

منابع

- قرآن کریم.
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۸۱)، شرحی بر زاد المسافر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن ابی حاتم، عبد الرحمن (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: مکتبة النزار.
- ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۸)، الغیبة للنعمانی، ترجمه: علی‌اکبر غفاری، تهران: صدوق.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷)، النهایة فی غریب الحدیث والأثر، قم: اسماعیلیان.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۷۵)، شفا؛ طبیعیات، تصحیح: ابراهیم مدکور، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰)، تفسیر التحریر والتنویر، بیروت: التاریخ العربی.

- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، *مقایس اللغة*، قم: مکتب الاعلام.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۹)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب.
- ابو زهره، محمد (بی تا)، *زهرة التفاسیر*، بیروت: دار الفکر.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸)، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد: پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶)، *تفسیر البرهان*، قم: بعثت.
- بیضاوی، عبدالله (۱۴۱۸)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *تفسیر تسنیم*، قم: اسراء.
- حافظ برسی، رجب (۱۴۲۲)، *مشارق الانوار*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵)، *إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- حویزی، عبد علی بن جمعة (۱۴۱۵)، *تفسیر نور الثقلین*، قم: اسماعیلیان.
- رشید رضا، محمد (۱۴۱۴)، *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*، بیروت: دار المعرفة.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی.
- سجادی، جعفر (۱۳۷۹)، *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سید بن قطب، ابراهیم شاذلی (۱۴۱۲)، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دار الشروق.
- سیوطی، عبد الرحمن (۱۴۰۴)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹)، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: مکتبه محمد الصادقی الطهرانی.
- _____ (۱۳۶۵)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: فرهنگ اسلامی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم*، قم: بیدار.
- _____ (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکیة*، تصحیح و مقدمه: مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، العین، قم: هجرت.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.
- فیومی، احمد (۱۴۱۴)، المصباح المنیر، قم: دار الهجرة.
- فولادوند، محمدمهدی (۱۴۱۸)، ترجمه قرآن، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- قشیری، عبد الکریم (۲۰۰۰)، لطائف الاشارات، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸)، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مجاهد بن جبر (۱۴۱۰)، تفسیر الإمام مجاهد بن جبر، نصر (امارات): دار الفكر الإسلامی الحدیثة.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۰۴)، مرآة العقول، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- مراغی، احمد مصطفی (بی‌تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.